

عصر دانش‌محوری و ضرورت تغییر شیوه‌های مدیریابی

آلن لشنر^۱، مدیرعامل انجمن پیشبرد علوم آمریکا^۲ و سردبیر مجله معروف ساینس، در سرمقاله این مجله در شماره ۵۹۰۸ از جلد ۳۲۲ این مجله که در ۱۲ دسامبر ۲۰۰۸ منتشر شده است، - و در گرماگرم دوران انتظار برای تغییر دولت امریکا -، به نکته‌ای اشاره کرده است که در جامعه ما هم به شدت صادق است و به یکی از معضلات جامعه ما بدل شده است. وی می‌گوید: «در دهه‌های گذشته، بار مدیریتی بر دوش دانشمندان به شدت افزایش یافته است و باعث شده است که توانایی آنان در انجام کارهای علمی مهم محدود گردد.» وی سپس ادامه می‌دهد که در دوره انتقال دولت جدید، فرصتی است تا به آن دسته از سیاست‌ها و مقررات دولتی که به پیاده کردن علوم مربوط هستند نگاه تازه‌ای بشود. در این سرمقاله، تمام حرف لشنر این است که باید فشارهای اداری و مدیریتی را

از دوش دانشمندان برداشت تا آنان بتوانند با خاطری آسوده و با فراغ بال به امور مهم علمی بپردازند و از این طریق سهم خود را در پیشبرد جامعه به خوبی ادا کنند. این همان نکته‌ای است که در ابتدا به آن اشاره شد. در کشور ما نیز، سال‌هاست که به اقتضای ضرورت تکمیل شغل‌ها و پست‌های مدیریتی، مسئولین بالادست به گزینش افراد مورد نظر و مورد اعتماد خود دست می‌زنند و در این راه مشاهده شده است که چه بسا قرعه فال به نام بسیاری از تحصیلکردگان سطح بالا و یا اساتید دانشگاه می‌افتد. این امر در مؤسسات آموزش عالی وابسته به وزارتین علوم تحقیقات و فن‌آوری و بهداشت و درمان و آموزش پزشکی بارزتر است. نتیجه آنکه بسیاری از نخبگان کشور به جرم نخبگی و باسوادی محکوم می‌شوند که مدت‌ها در چهاردیواری دفتر صدارت و یا مدیرکلی و

1 Alan Leshner

2 American Association for the Advancement of Science

یا هر شغل و مقام دیگری محبوس گشته و از درس و مشق و دفتر اصلی خود به دور افتند. و این، به ویژه برای کسانی که لباس هیئت علمی به تن دارند، از یکسو، یعنی دور ماندن از علم نو و اطلاعات تازه، و در یک کلام: کهنگی؛ و از سوی دیگر، یعنی کمبود فراغت زمانی و فکری برای پرداختن به علم و آموزش و دانشجو و در نتیجه، خطر فاصله گرفتن از استانداردهای عرفی و رسمی درس و کلاس‌داری که نتیجه‌ای جز نارضایتی دانشجو ندارد. و همه این‌ها در نهایت یعنی: انتحار علمی فرد.

البته ناگفته نماند که این معضل در عین حال یک طبیعت دوگانه دارد. یعنی از یکسو معضلی را که اشاره شد نمی‌توان نادیده گرفت، اما از سوی دیگر، از چشم مدیران بالادست که بنگریم، نمی‌توان آسودگی خیال و اطمینانی را که با گماردن یک متخصص در مسند شغل مدیریتی ایجاد می‌شود، با خطر ندانم‌کاری‌های یک تازه‌کار و یا غیرمتخصص عوض کرد. و لاجرم شاید بتوان به او حق داد که: چاره‌ای جز این ندارد. این مسئله مدت‌هاست که دامنگیر حوزه کتابداری هم شده است. دیده می‌شود که متخصصین و علمای این رشته به مشاغل مدیریتی فراخوانده می‌شوند و گاه بسیار هم عمیق غرق در مسائل اجرایی می‌شوند به طوری که به زحمت می‌توان آنان را فارغ‌البال و آسوده‌خاطر در کلاس درس نشاند و جوانان

تشنه علم را از دانش آنان سیراب کرد. از همه مهم‌تر، به شرایط کنونی کشور خودمان که می‌نگریم، می‌بینیم که براساس سیاست‌های کلان کشور و سند چشم‌انداز قرار است که در یک افق قابل پیش‌بینی به یک جامعه دانش‌محور تبدیل شویم.

در یک جامعه دانش‌محور مقتضیاتی وجود دارد. یکی از این مقتضیات این است که افراد اولاً دانش خود را با دیگران به اشتراک بگذارند، و ثانیاً، تلاش به عمل آید که دانش ضمنی موجود نزد اشخاص به دانش عینی قابل مصرف توسط دیگران تبدیل شود. لازمه تحقق این امر، نه فقط سازوکارهای مدیریتی و سازمانی است، بلکه قبل از آن، مستلزم بلوغ و رشد خود علوم است و این وجه اخیر محقق نمی‌شود مگر با تیمارداری علم توسط دانشمندان و عالمان و متخصصان؛ و ناگفته پیداست که تیمار علم، چشم‌نگران علمی و فراغت فکری می‌طلبد. پس به نظر می‌آید دو کار باید انجام داد: اولاً، شیوه مدیریابی را به ویژه در سطح مدیران میانه اصلاح کنیم و تا آنجا که مقدور است، از مدیرانی با تخصص مدیریت بیشتر استفاده کنیم؛ ثانیاً، برای آنهایی که لاجرم هستند، با تمسک به راه‌ها و ابزارهای کمکی، وسیله فراغت بیشتری فراهم کنیم و اجازه دهیم آنان با ذهن فارغ به تیمار علم بپردازند و در اینجا با لِسْنِر همصدا می‌شویم که: باید از سنگینی بار مدیریتی دانشمندان بکاهیم.